مخاطب خود شاهد آن‌ها بوده است، فیلم باید بتواند ذهن او را درگیر کند. به نظرم یک فیلم موفق ابتدا باید پرسشگر باشد و پرسش‌هایی در ذهن مخاطب ایجاد کند که او را به جست‌وجوی پاسخ وادارند. فیلم می‌تواند شناختی عمومی نیز به مخاطب بدهد، اما من با داوری مستقیم در سینما موافق نیستم. زبان هنر، زبان پرسش و ایجاد امکان تأمل است، نه صدور حکم.

○ با توجه به تجربه شما در سینمای مستند و داستانی، چه بخش‌هایی از واقعیت اجتماعی ایران کمتر به سینما راه پیدا کرده‌اند؟

سینمای مستند در سال‌های اخیر قدم‌های جدی‌تری برداشته و نسبت به سینمای داستانی به واقعیت‌های اجتماعی نزدیک‌تر بوده است. اما سینمای داستانی با دشواری‌های بیشتری مواجه است. پژوهش و مواجهه مستقیم با واقعیت‌ها، به‌خصوص ورود به حریم خصوصی خانواده‌ها، کار ساده‌ای نیست. از سوی دیگر، تبدیل یک موضوع واقعی به فیلمنامه‌ای که هم به واقعیت وفادار باشد و هم ساختار دراماتیک جذابی داشته باشد، فرایندی پیچیده است. هزینه‌های بالای تولید نیز مشکلات این نوع سینما را افزایش داده است. سیاست‌های اکران، توزیع و نمایش هم حمایت کافی از سینمای اجتماعی نمی‌کنند. طبیعتاً مخاطب به سینمای کمدی و طنز علاقه دارد و به شادی و انبساط خاطر نیازمند است، اما این مسئله نباید به معنای نادیده گرفتن سینمای اجتماعی باشد. نهادهای فرهنگی، اجتماعی و حتی اقتصادی، از جمله شهرداری‌ها، مراکز صنعتی و مجموعه‌های فرهنگی، می‌توانند در حمایت از این آثار نقش داشته باشند. سینمای اجتماعی برای ادامه حیات به حمایت و ایجاد چرخه اقتصادی قابل قبول نیاز دارد.

○ شما معتقدید «کافه سلطان» ظرفیت ارتباط با مخاطب عام و خاص را دارد. این ظرفیت را چگونه ارزیابی می‌کنید؟

ارتباط با مخاطب فقط به موضوع فیلم محدود نمی‌شود. یک اثر باید از نظر پژوهشی بر واقعیت استوار باشد و در کنار آن، ساختار دراماتیک و کیفیت فنی استانداردی داشته باشد. با این حال، نظام توزیع و نمایش نیز اهمیت زیادی دارد. حتی یک فیلم خوب اجتماعی اگر از استراتژی مشخصی برای معرفی و جذب مخاطب برخوردار نباشد، با مشکلات جدی مواجه می‌شود. ممکن است مخاطب علاقه‌مند باشد فیلم را ببیند، اما نداند در کدام سالن و چه سانسی امکان تماشای آن را دارد. سیاست‌های اطلاع‌رسانی، توزیع و نمایش در شرایط فعلی حمایت کافی از چنین فیلم‌هایی نمی‌کنند. بنابراین کیفیت فیلم به‌تنهایی برای موفقیت آن کافی نیست و باید شرایط دیده شدن اثر نیز فراهم باشد.

○ اهمیت اجتماعی یک موضوع گاهی بر کیفیت خود اثر سایه می‌اندازد. شما به‌عنوان تهیه‌کننده چگونه از این اتفاق جلوگیری می‌کنید؟

گاهی موضوع آن‌قدر خالق اثر را تحت تأثیر قرار می‌دهد که پیش از تبدیل شدن کامل به زبان سینما، فرایند تولید آغاز می‌شود. در نتیجه ممکن است فیلمی ساخته شود که سوژه مهمی دارد، اما از ساختار درستی برخوردار نیست و در شخصیت‌پردازی، انتخاب عوامل یا کیفیت فنی به نتیجه مطلوب نمی‌رسد.

به همین دلیل معتقدم هر پروژه باید از نقطه صفر طراحی شود. این طراحی فقط به فیلمنامه محدود نیست؛ از ایده اولیه و لوگلاین تا نگارش، انتخاب عوامل و بازیگران، تولید، پس‌تولید و در نهایت عرضه و نمایش باید برنامه‌ریزی دقیقی وجود داشته باشد. اگر این زنجیره از ابتدا طراحی نشود، ورود به مرحله تولید مانند قدم گذاشتن در میدان مین است. اهمیت موضوع به‌تنهایی تضمین‌کننده کیفیت فیلم نیست و همه مراحل باید با شناخت و برنامه‌ریزی پیش بروند.

○ و صحبت پایانی

در ابتدا از سوالات سنجیده و عمیقی که مطرح کردید بسیار تشکر می‌کنم. نکته بعدی هم اینکه علاقه مخاطبان به سینمای کمدی کاملاً محترم است. جامعه به شادی، آرامش و انبساط خاطر نیاز دارد، اما در کنار آن، بسیاری از دغدغه‌ها و انتظارات نسل جوان، به‌خصوص مسائل مربوط به فاصله میان نسل‌ها، در سینمای اجتماعی مطرح می‌شوند. توصیه من این است که مخاطبان جوان‌تر حتماً «کافه سلطان» را ببینند و بزرگ‌ترها و نسل‌های قبلی را نیز به تماشای آن دعوت کنند.





عطیه آرندی،
فیلمنامه‌نویس:

روایت آدم‌هایی که دیگر مثل گذشته نیستند

عطیه آرندی، فیلمنامه‌نویس فیلم سینمایی «کافه سلطان»، در گفت‌وگو با صبا از شکل‌گیری ایده اولیه فیلم در روزهای جنگ دوازده‌روزه، روایت بحران از زاویه زندگی روزمره، شکاف میان نسل‌ها و دشواری تبدیل یک تجربه معاصر به درامی سینمایی سخن می‌گوید.

○ ایده اولیه «کافه سلطان» از کجا شکل گرفت؟ تجربه شخصی شما از سفر و کافه‌های بین‌راهی در روزهای جنگ دوازده‌روزه چگونه به یک ایده داستانی تبدیل شد؟

سال‌های زیادی را در جاده و سفر گذرانده‌ام و در این مدت کافه‌های بین‌راهی زیادی را دیده‌ام. با صاحبان بعضی از این کافه‌ها هم صحبت شده‌ام، چای خورده‌ام و از این معاشرت‌های کوتاه و صمیمی لذت برده‌ام. با شروع جنگ دوازده‌روزه، به این فکر کردم که احتمالاً در آن روزها حتی کافه‌های دورافتاده و کم‌رفت‌وآمد جاده‌ها هم شلوغ شده‌اند. همین پرسش در ذهنم شکل گرفت که اگر خانواده‌ای در یکی از این کافه‌ها زندگی کند، در چنین شرایطی چه اتفاقی برایش می‌افتد و چه قصه‌ای می‌تواند در دل این موقعیت شکل بگیرد؟ در واقع، نقطه شروع من یک مشاهده و سپس یک پرسش بود. به نظرم ایده داستانی زمانی شکل می‌گیرد که بتوانیم از دل یک موقعیت واقعی، امکان وقوع یک درام را کشف کنیم. کافه از ابتدا در مرکز ایده قرار داشت، اما به‌تدریج متوجه شدم خود این مکان و خانواده‌ای که در آن زندگی می‌کند، ظرفیت شکل‌گیری یک درام مستقل را دارند. به این ترتیب، «کافه سلطان» متولد شد.

○ چرا برای روایت جنگ، به جای میدان نبرد، یک کافه بین‌راهی و روابط خانوادگی را انتخاب کردید؟

جذابیت این زاویه دید برای من در امکان تبدیل یک بحران بیرونی به کشمکشی درونی و انسانی بود. درام زمانی شکل می‌گیرد که یک نیروی بیرونی، تعادل زندگی شخصیت‌ها را برهم بزند و آن‌ها را وادار کند با مسائلی مواجه شوند که پیش از آن امکان نادیده گرفتنشان را داشته‌اند. فشارهای بیرونی می‌توانند اختلاف‌های قدیمی را آشکار کنند، زخم‌های پنهان را سر باز کنند و آدم‌ها را در موقعیت‌هایی قرار دهند که ناگزیر به انتخاب شوند. ممکن است در شرایط عادی بسیاری از این گفت‌وگوها و تنش‌ها هرگز اتفاق نیفتند. جنگ در «کافه سلطان» چنین کارکردی دارد. بحران بیرونی شخصیت‌ها را در موقعیتی قرار می‌دهد که دیگر نمی‌توانند به روال گذشته زندگی کنند. برای من این امکان وجود داشت که بدون ورود مستقیم به میدان نبرد، تأثیر جنگ را در لایه‌های پنهان زندگی آدم‌ها جست‌وجو کنم.

○ یکی از محورهای اصلی فیلم، شکاف میان نسل‌هاست. چگونه تلاش کردید این اختلاف را از تقابل ساده نسل قدیم و جدید فراتر ببرید و برای هر شخصیت منطق مستقلی بسازید؟

یکی از مسائل مهم جامعه امروز ما، شکافی است که میان نسل‌ها شکل گرفته است. انگار دیواری بلند میان جوان‌ترها و بزرگ‌ترها کشیده شده و آن‌ها را از یکدیگر دور کرده است. گاهی حتی کسی تلاش نمی‌کند گفت‌وگو را آغاز کند. همه پذیرفته‌ایم که با هم تفاوت داریم و با وجود علاقه و وابستگی متقابلی که میانمان وجود دارد، ترجیح می‌دهیم کمتر وارد گفت‌وگو شویم تا تنشی ایجاد نشود. این وضعیت برای من آزاردهنده است، چون ممکن است این فاصله هر روز عمیق‌تر شود. در «کافه سلطان» تلاش کردم این شکاف را به تعارضی دراماتیک تبدیل کنم. برایم مهم بود که اختلاف نسل‌ها صرفاً در سطح تفاوت عقیده باقی نماند، بلکه در تصمیم‌ها و انتخاب‌های شخصیت‌ها نمود پیدا کند.

یکی از تمرین‌هایی که هنگام نوشتن انجام می‌دهم، قرار دادن خودم در موقعیت شخصیت‌هاست. تلاش می‌کنم از زاویه دید هرکدام به ماجرا نگاه کنم و ببینم اگر جای آن‌ها بودم، چه می‌کردم و چه می‌گفتم. برایم مهم بود هیچ‌کدام از شخصیت‌ها صرفاً به دلیل تفاوت نسلی یا عقیدتی در جایگاه درست یا غلط مطلق قرار نگیرند. حتی شخصیت مقابل یا آنتاگونیست داستان، آقای رحیمی، گاودار، نیز از منطق و انگیزه‌های قابل‌فهمی برخوردار است. از نظر من آنتاگونیست لزوماً شخصیت شرور نیست؛ او کسی است که خواسته‌اش با خواسته شخصیت اصلی در تعارض قرار می‌گیرد. در اختلاف‌های خانوادگی نیز معمولاً هیچ‌کس قصد از بین بردن بنیان خانواده را ندارد. هرکدام از ما فکر می‌کنیم براساس تجربه‌ها و ملاحظات خودمان بهترین تصمیم را می‌گیریم، اما دیگری با تجربه زیسته متفاوت به نتیجه دیگری می‌رسد. می‌خواستم این تفاوت نگاه را به تقابل ساده خیر و شر تبدیل نکنم.

○ جنگ در فیلم بیشتر عاملی برای آشکار شدن اختلاف‌های قدیمی است یا نیرویی که مسیر زندگی شخصیت‌ها را تغییر می‌دهد؟

جنگ در زندگی همه ما حضور پررنگی دارد. فکر می‌کنم هیچ‌کدام از ما پس از تجربه جنگ‌های اخیر، دیگر آدم‌های سال قبل نیستیم و احتمالاً هرگز هم به‌طور کامل به همان آدم‌های سابق تبدیل نخواهیم شد. از منظر درام، جنگ در «کافه سلطان» صرفاً یک عامل افشاگر نیست؛ نیرویی پیش‌برنده است که تعادل اولیه زندگی شخصیت‌ها را برهم می‌زند و آن‌ها را وارد موقعیت تازه‌ای می‌کند. این موقعیت، تصمیم‌ها و انتخاب‌هایی را پیش رویشان قرار می‌دهد که در شرایط عادی شاید هرگز با آن مواجه نمی‌شدند. اگر جنگ از درهای کافه سلطان وارد نمی‌شد، احتمالاً بسیاری از اتفاق‌های قصه رخ نمی‌داد و سرنوشت این آدم‌ها به شکل دیگری رقم می‌خورد. بنابراین جنگ هم اختلاف‌های پنهان را آشکار می‌کند و هم مسیر زندگی شخصیت‌ها را تغییر می‌دهد.

○ ایده اولیه فیلم با همکاری شما و مصطفی رزاق‌کریمی شکل گرفت. این همکاری چگونه پیش رفت و سهم هرکدام در شکل‌گیری داستان چه بود؟

بعد از جنگ دوازده‌روزه، در گفت‌وگو با برادران رزاق‌کریمی درباره حال‌وهوای آن روزها و اینکه چه کاری از دستمان برمی‌آید، به این نتیجه رسیدیم که باید این استرس و غم بزرگ را به یک کار خلاقانه تبدیل کنیم؛ وگرنه سیل حوادث ما را با خودش خواهد برد. همان روز تصمیم گرفتیم برای ساخت یک فیلم سینمایی همکاری کنیم. هرکدام ایده‌هایی داشتیم و در نهایت به این نتیجه رسیدیم که ایده من درباره یک کافه بین‌راهی متروک و کم‌رفت‌وآمد که با شروع جنگ رونق می‌گیرد، ظرفیت بیشتری برای کار کردن دارد. از آنجا به بعد قصه در یک فرایند گفت‌وگومحور شکل گرفت. ایده اولیه فقط نقطه شروع بود و آنچه اهمیت داشت، تبدیل آن به موقعیتی دراماتیک با شخصیت‌ها و تعارض‌های مشخص بود. در این مسیر، مرتضی رزاق‌کریمی نیز به‌عنوان تهیه‌کننده مؤلف از نخستین روزها با ایده‌ها و ملاحظات خود در کنار فیلمنامه حضور داشتند. تجربه و شناخت سینمایی ایشان فراتر از الزامات اجرایی و تولیدی بود. گفت‌وگوهای چالشی و در عین حال شیرینی درباره قصه و شخصیت‌ها داشتیم که برای من آموزنده بود و کمک کرد ایده‌ها از زوایای مختلف بررسی شوند.

○ «کافه سلطان» نخستین تجربه فیلمنامه‌نویسی شما برای یک فیلم سینمایی است. دشوارترین بخش این تجربه چه بود؟

دیدن اینکه نوشته‌ام توسط یک گروه بزرگ جان می‌گیرد و در مسیر تولید تغییراتی پیدا می‌کند، هم شیرین بود و هم دشوار. میان آنچه روی کاغذ نوشته می‌شود و آنچه در نهایت روی پرده شکل می‌گیرد، همیشه فاصله‌ای وجود دارد. فیلمنامه متن بسته و تغییرناپذیری نیست و در فرایند تولید، با نگاه کارگردان، امکانات اجرایی و حضور بازیگران وارد مرحله تازه‌ای می‌شود. من پیش از این در جایگاه کارگردان معمولاً کسی بودم که تصمیم نهایی را می‌گرفت، اما این بار در جایگاه فیلمنامه‌نویس، تصمیم‌گیرنده نهایی کارگردان بود. این تغییر جایگاه تجربه مهمی برایم محسوب می‌شد؛ چون کمک کرد از زاویه دید یک فیلمنامه‌نویس به فرایند تولید نگاه کنم و بهتر بفهمم که نوشته پس از ورود به سینما، به بخشی از یک فرایند جمعی تبدیل می‌شود.

○ در نوشتن درباره یک واقعه معاصر و حساس، چگونه از تبدیل شخصیت‌ها به ابزار انتقال پیام جلوگیری کردید؟

در «کافه سلطان»، جنگ بستر زمانی و موقعیتی قصه است، نه ماجرای اصلی آن. ما با یک درام خانوادگی مواجهیم که در زمان و مکان خاصی اتفاق می‌افتد. یکی از اصول مهم شخصیت‌پردازی برای من این است که شخصیت‌ها از کارکرد مضمونی خود فراتر بروند. اگر شخصیتی صرفاً برای بیان یک ایده یا انتقال پیام طراحی شود، به‌تدریج استقلال دراماتیک خود را از دست می‌دهد و به ابزار نویسنده تبدیل می‌شود. تجربه زیسته و آذوقه ذهنی من از زندگی و سینما در خلق این قصه به کمکم آمد. شخصیت‌های فیلم قرار نیست صرفاً نماینده یک نسل، موضع یا دیدگاه باشند؛ آن‌ها پیش از مواجهه با جنگ نیز زندگی، روابط و مسائل خودشان را دارند. به نظرم نمی‌توان تصور کرد یک گروه سینمایی با سال‌ها تجربه و شناخت از سینما، ناگهان با وقوع جنگ همه آموخته‌هایش را کنار بگذارد و بخواهد با فیلمش مانیفست سیاسی بدهد یا مقاله بنویسد. آنچه برای ما اهمیت داشت، خلق یک درام و شخصیت‌هایی بود که مخاطب بتواند زندگی و تناقض‌هایشان را باور کند.

○ اگر امروز قرار بود «کافه سلطان» را از ابتدا بازنویسی کنید، چه چیزی را تغییر می‌دادید؟

احتمالاً با قصه متفاوتی مواجه می‌شدیم. ما با جنگ اخیر و تجربه‌هایی که از سر گذراندیم، دیگر همان آدم‌های سابق نیستیم. تجربه زیسته ما تغییر کرده و طبیعی است که نگاهمان به آدم‌ها، روابط و موقعیت‌ها نیز تغییر کند. شاید امروز پرسش‌های دیگری برایم شکل بگیرد یا شخصیت‌ها را از زاویه متفاوتی ببینم. نمی‌توانم با قطعیت بگویم که کدام شخصیت یا خط داستانی را تغییر می‌دادم، اما می‌دانم تجربه زندگی و به‌خصوص مواجهه با یک بحران بزرگ، نگاه آدم را تغییر می‌دهد و این تغییر ناگزیر در قصه‌هایی که می‌نویسیم نیز خودش را نشان می‌دهد.

